



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۵ دی ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

موضوع جزئی: معنای عدالت - ادله مسلک چهارم (صحیح ابن ابی یعفر) مصادف با: ۱۱ صفر ۱۴۳۴

جلسه: ۴۹

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد در مورد جمله «و يعرف بإجتنباب الكبائر» چند احتمال وجود دارد؛ بحث در بررسی احتمالاتی است که در این جمله توسط بزرگان و اعلام مطرح شده؛ احتمالی که مرحوم محقق خوبی ذکر کردند، مورد بررسی قرار گرفت. یک احتمال هم توسط بعضی از کسانی که قائلند عدالت عبارت است از مجرد ترک المعاصی یا ترک الكبائر، مطرح شده؛ طبق نظر آنها سؤال در روایت، سؤال از طریق تشخیص عدالت است نه سؤال از معنی و مفهوم عدالت، لذا ستر و عفاف و کف نفس بیان برای طریق تشخیص عدالت است آنگاه گویا کسی سؤال می‌کند اگر ستر و عفاف طریق به سوی عدالت هستند نه اینکه معنای عدالت باشند پس چرا فرموده «و يعرف بإجتنباب الكبائر» این جمله با ادعای شما منافات دارد چون ظاهر این جمله این است که اجتناب کبائر هم طریق است؟

در پاسخ می‌گویند: منظور از اجتناب الكبائر اجتناب ظاهری است یا به عبارت دقیق‌تر اجتناب از معاصی ظاهریه است در برابر اجتناب از معاصی خفیه؛ آنگاه این جمله «و يعرف بإجتنباب الكبائر» طریق است برای تشخیص اجتناب از مطلق معاصی حتی معاصی خفیه پس این جمله را حمل بر اجتناب ظاهری کرده‌اند تعبیرشان این است: اجتناب ظاهری ولی منظور از آن یعنی اجتناب از معاصی ظاهری مثل قتل و اهانت اما این یک طریق اجتناب از مطلق معاصی می‌باشد کسی که مثلاً از معاصی ظاهری اجتناب می‌کند این ما را دلالت می‌کند به اینکه از معاصی حتی معاصی خفیه هم اجتناب دارد پس این طریق برای آن است.

### اشکالات احتمال پنجم:

#### اشکال اول:

حمل اجتناب در این جمله بر اجتناب ظاهری خلاف ظاهر است یعنی «و يعرف بإجتنباب الكبائر» اگر حمل شود بر اینکه یعنی «و يعرف بإجتنباب الكبائر الظاهرية» یعنی از کبائر اراده بشود کبائر و گناهان ظاهری این خلاف ظاهر است چون ظاهر جمله کبائر به معنای عام است مثل اینکه بگوییم رقبه و بگوییم منظور از آن رقبه مؤمنه است این خلاف ظاهر است چون رقبه ظهور دارد در رقبه مؤمنه و غیر مؤمنه، اگر قرینه‌ای وجود داشته باشد انسان رقبه را حمل می‌کند بر رقبه مؤمنه ولی وقتی ما به ظاهر آن نگاه می‌کنیم ظاهرش اعم از مؤمنه و کافره است اینجا هم کبائر ظهور در مطلق معاصی کبیره ظاهریه و خفیه دارد لذا حمل آن بر معاصی ظاهریه، خلاف ظاهر عبارت است.

## اشکال دوم:

اگر ما این احتمال را بپذیریم آنگاه جمله‌ی بعدی دچار مشکل می‌شود؛ جمله بعدی این است: «و الدلالة على ذلك كله» معنای آن این است که اگر بخواهیم بفهمیم که مثلاً عدالت چیست باید ببینیم که «أن يكون ساتراً لجميع عيوبه» به چه معناست؟ یعنی اجتناب ظاهری از گناه داشته باشد و به حسب ظاهر از معصیت اجتناب کند حال اگر در جمله: «و الدلالة على ذلك كله» این باشد که "ذلك" را برگردانیم به "اجتناب الكبائر" یعنی بگوییم "و الدلالة على إجتناب الكبائر أن يكون ساتراً لجميع عيوبه" معنایش این است که دال و مدلول یکی شوند چون طبق این جمله دال را اجتناب و پرهیز ظاهری از گناه قرار داده حال اگر ذلك را به همین جمله قبلی یعنی به اجتناب الكبائر برگردانیم اینجا دال و مدلول یکی می‌شوند یعنی مثل این می‌ماند که می‌گوید "والدلالة على اجتناب الظاهري هو الاجتناب الظاهري" پس طبق این احتمال دال عین مدلول می‌شود.

اگر منظور از "ذلك" عدالت باشد نه اجتناب الكبائر، یعنی بگوییم "و الدلالة على العدالة بأن يكون ساتراً لجميع عيوبه" دلالت بر عدالت به این باشد که ساتر همه عیوبش باشد در این صورت مشکل این است که در جمله قبل اجتناب ظاهری را به عنوان طریق ذکر کرده الآن هم به عنوان طریق «أن يكون ساتراً لجميع عيوبه» را ذکر می‌کند یعنی آنکه این دو را به عنوان طریق ذکر بکند، این هم بعید است چون هر دو یک طریق می‌شود اینکه بخواهد این دو را به عنوان طریق برای عدالت ذکر کند این هم قابل قبول نیست.

## اشکال سوم:

در جمله اول روایت می‌فرماید: «فقال أن تعرفوه بالستر و العفاف و كف البطن و الفرج و اليد و اللسان» در این جمله اولی کف بطن و فرج و ید و لسان در واقع اشاره دارد به اجتناب بعضی از گناهان یعنی با زبانش گناه نکند اهل زنا نباشد حرام خور نباشد این در واقع اشاره‌ای است به اجتناب از بعضی از گناهان؛ این مسئله عطف شده به ستر و عفاف با توجه به این نکته اگر ستر و عفاف طریق برای عدالت باشند پس اجتناب از معاصی و کبائر هم باید طریق به سوی عدالت باشند مثل کف بطن و ید و لسان. حال با توجه به این مطلب که چگونه ممکن است چیزی که طریق برای عدالت است، عین عدالت باشد؟ طبق این احتمال اجتناب الكبائر هم طریق به سوی عدالت است و هم عین عدالت؛ این مهمترین مشکل این احتمال است که اجتناب الكبائر هم عین عدالت است و هم طریق به سوی عدالت است.

چون فرض این است این قول اساساً عدالت را به معنای اجتناب الكبائر یا اجتناب المعاصی مطلقاً اعم از کبیره و صغیره می‌داند آن وقت در عین حال اجتناب الكبائر طریق برای عدالت قرار داده شده است.

**إن قلت:** کجا اجتناب الكبائر طریق قرار داده شده است؟ اجتناب الكبائر را ما حمل کردیم بر اجتناب ظاهری و اجتناب ظاهری طریق به سوی مطلق اجتناب است لذا این اشکال وارد نیست.

**قلت:** چون کف ید و بطن و فرج و لسان در کنار ستر و عفاف طریق قرار داده شده‌اند و اینها دیگر ظاهری نیستند و مطلق هستند و حمل بر اجتناب ظاهری نشده‌اند لذا مطلق اجتناب از برخی از کبائر طریق قرار داده شده برای عدالت در عین

اینکه خود آن هم به عنوان عدالت معنی شده پس اجتناب از کبائر هم طریق به سوی عدالت قرار داده شده و هم به عنوان معنی و مفهوم عدالت؛ و این درست نیست.

ما تا اینجا از پنج احتمالی که گفتیم چهار احتمال را کنار گذاشتیم و فقط احتمال دوم که مرحوم شیخ بیان کردند تعیین دارد و آن اینکه «و يعرف بإجتنب الكبائر» در واقع در مقام بیان تنمه معرف و جزء معنی و مفهوم عدالت است.

#### نظر مختار:

اینجا یک سؤال مهم و اساسی اینجا وجود دارد و آن اینکه: چه معنی دارد که هم جمله اولی در مقام بیان معنی و مفهوم عدالت است و هم این جمله یعنی گویا راوی از امام سؤال کرده: عدالت چیست؟ امام فرمودند ستر و عفاف و کف نفس و اجتناب الكبائر یعنی دو جمله برای بیان حقیقت عدالت بیان فرموده‌اند طبق احتمالی که ما می‌گوییم هیچ کدام از این دو جمله «آن تعرفوه بالستر و العفاف» و «و يعرف بإجتنب الكبائر» طریق نیستند. این تنمه المعرف به چه معناست؟ مرحوم شیخ مطلبی را فرموده‌اند و بعضی از بزرگان هم مطلب دیگری فرموده‌اند که به نظر ما هیچ کدام از اینها درست نیست.

#### نظر مرحوم شیخ:

مرحوم شیخ فرمود این جمله هم تنمه المعرف است یعنی در مقام بیان معنی و مفهوم عدالت است ولی فرمود این از باب تخصیص بعد التعمیم است (ذکر الخاص بعد العام) یعنی گویا در جمله‌ی اولی امام (ع) در مقام بیان حقیقت عدالت فرموده: مطلق ترک معاصی و ستر و عفاف و کف نفس عبارت از عدالت است (این عام است) بعد فرموده: «و يعرف بإجتنب الكبائر» خواسته این را بگوید که عدالت ترک مطلق معاصی نیست بلکه ترک معاصی کبیره می‌باشد و گرنه ترک صغائر جزء معنی و مفهوم عدالت نیست.<sup>۱</sup>

**نظر برخی بزرگان:** بعضی علاوه بر این جهتی که شیخ بیان فرمودند، جهت دیگری هم ضمیمه کرده‌اند مانند مرحوم آقای فاضل (ره) که فرموده‌اند: این جمله دوم تخصیص بعد التعمیم است از دو جهت هم از این جهتی که شیخ فرموده یعنی جمله اولی مطلق معاصی را می‌گوید و جمله ثانیه فقط اجتناب از کبائر را می‌گوید؛ یک جهت دیگر هم هست که در جمله اولی هست و آن اینکه جمله اول شامل ملکه مروئت هم هست؛ یعنی ستر و عفاف و کف نفس علاوه بر اینکه می‌گوید که نباید گناه بشود، می‌گوید باید مروئت هم باشد ولی در جمله دوم دیگر ذکر مروئت نشده و فقط معاصی را می‌گوید و آن هم معاصی کبیره. پس این دو معنی برای جمله يعرف بإجتنب الكبائر ذکر شده طبق هر دو معنی جمله دوم تنمه المعرف و جزء معنای عدالت است ولی نسبت جمله دوم به جمله قبلی نسبت تخصیص بعد التعمیم یا تقييد بعد الاطلاق است.<sup>۲</sup>

ولی به نظر ما هیچ کدام از این دو مراد نیست؛ به نظر ما جمله دوم هم معرف عدالت است یعنی در مقام بیان معنی و مفهوم عدالت است و تنمه المعرف و جزء المعنی هم هست ولی نه آنچنان که شیخ فرموده و نه آنچنان که بعضی دیگر فرموده‌اند

۱. رسالة العدالة، ص ۱۵، ص ۱۶.

۲. تفصیل الشریعة، الاجتهاد و التقليد، ص ۳۲۰.

بلکه اشاره‌ی امام (ع) در این جمله به فعل و عمل است یعنی گویا امام در مقام بیان معنای عدالت می‌خواهند بگویند عدالت دارای دو رکن است یکی وصف نفسانی (ملکه نفسانیه است) و جمله اولی (ستر و عفاف و کف نفس) دلالت بر این می‌کند ولی صرف این حالت نفسانی کافی نیست چون ملکه از عمل جدا نیست و این باید منشأ بشود برای عمل و فعل یعنی همان چیزی که در کلام بزرگان آمده «الملکه الراسخه فی النفس الباعثه علی ملازمة التقوی» باعث بر ملازمت تقواست؛ تقوی چیست؟ تقوی اجتناب عن المعاصی و اتیان الواجبات است. این ملکه منشأ برای فعل می‌شود ملکه مجرد از فعل عدالت نیست یعنی اصلاً به یک معنی ملکه نیست؛ اگر ملکه باشد اما اتیان به واجبات و ترک محرمات نباشد عدالت محقق نیست درست است نبودن فعل واجب و نبودن ترک حرام کاشف از عدم ملکه است و کاشف از این است که ملکه محقق نشده است ولی امام دارند هر دو وجه را توضیح می‌دهند (اگر بخواهیم تشبیه و تنظیر بکنیم) هم به انگیزه اشاره کردند و هم به انگیزه؛ عدالت یعنی این مجموعه و یعنی اینکه کسی که این ملکه را داشته باشد و در مقام عمل هم اهل ترک گناه و معصیت و ترک کبیره باشد پس جمله‌ی اول اشاره به اوصاف نفسانیه دارد و جمله دوم اشاره به فعل و عمل دارد لذا می‌فرماید: «آن تعرفوه» عدالت را به این بشناسید و بعد می‌فرماید: «يعرف الرجل بإجتناب الكبائر» این دو جمله هر دو یک چیز است یعنی می‌گوید عدالت این گونه شناخته می‌شود؛ به ملکه، ملکه‌ای که منشأ فعل و عمل می‌شود. آنگاه این جمله دوم جزء مفهوم عدالت و تتمه المعرف می‌شود و مجموع این دو جمله حقیقت عدالت است.

سپس برای اینکه ما بفهمیم چه کسی در نفسش این حالت هست و اهل واجب و ترک گناه است؟ می‌فرماید: «و الدلالة علی ذلک کله أن یکون ساتراً لجمیع عیوبه» پس چون ملکه از فعل جدا شدنی نیست امام به هر دو خصوصیت اشاره فرمودند لذا اگرچه ملکه مجرد از فعل، ملکه نیست ولی عدالت تنها ملکه نیست و تنها صرف فعل و عمل هم نیست ولو لم یکن ناشئاً عن ملکه بلکه عدالت فعلی است که ناشی از ملکه است یا ملکه‌ای است که موجب فعل است. (اتیان به واجب و ترک حرامی که ناشی از ملکه باشد، عدالت است یا عکس آن ملکه‌ای که موجب اتیان به واجب و ترک حرام شود) این یک احتمالی است که به یک معنی شاید احتمال ششمی است که در مسئله می‌شود ذکر کرد.

دو سؤال مهم باقی مانده است که اینها را هم باید حل کنیم:

اولین سؤال اینکه چرا در بین ملکات امام (ع) فقط همین چند مورد یعنی ستر و عفاف و کف نفس را بیان فرموده است؟ ملکه که فقط اینها نیست.

سؤال دوم اینکه اگر امام به آن جنبه فعل و عمل اشاره می‌کنند چرا سخن از اتیان به واجبات به میان نیآورده‌اند و فقط گفته‌اند اجتناب الكبائر؟ چون فعل و عمل عادل فقط در محدوده ترک معصیت نیست بلکه او باید به واجب هم اتیان کند.

**بحث جلسه آینده:** در جلسه آینده به بررسی این دو سؤال خواهیم پرداخت و بعد از آن یکسری اشکالاتی باقی مانده که آنها را نیز پاسخ خواهیم داد و بحث دلالت صحیحه بر اینکه عدالت عبارت از ملکه است را تمام خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»